

به مناسبت درگذشت آندره گوندر فرانک

مانتلی ریویو: ژونن 2005
برگردان: مرتضی محیط

آنچه همراه و پایاپای با توسعه کشورهای مرکزی سرمایه داری جهانی به وجود می‌آید همانا عقب ماندگی و تابعیت دائم کشورهای محیطی نسبت به کشورهای مرکزی است

تحلیل گوندر فرانک همراه با مجموعه ای از آثاری که در کشورهای "جهان سوم" نوشته شد آنچه را به وجود آورد که به نام تنوری وابستگی معروف شد

آنچه بیش از هر چیز گوندر فرانک را دوست داشتی میکرد صداقت و احساس تعهد بی انتهای او بود. تنها انگیزه گوندر فرانک انجام يك آرزو بود: خدمت به کارگران و زحمتکشان و محرومان یعنی قربانیان ستم، استثمار

آندره گوندر فرانک دانشمند برجسته و رادیکال علوم اجتماعی اواخر قرن بیستم، و از دوستان دیرینه و نویسندگان مجله مانتلی ریویو و انتشارات مانتلی ریویو در 23 اپریل 2005 در سن 76 سالگی درگذشت.

فرانک (که دوستانش او را به نام "گوندر" میشناختند) در 24 فوریه 1929 در برلین به دنیا آمد. پدرش که فردی صلح خواه، رمان نویس و مخالف اوج گیری جنبش نازی ها بود، گوندر را در سن 4 سالگی به مدرسه شبانه روزی در سوئیس فرستاد. آنها در سالهای 1940-41 به آمریکا مهاجرت کردند، ابتدا به هالیوود رفتند و گوندر از آنجا به مادرش در شهر آن آربر میشیگان پیوست. او درس اقتصاد را در کالج سوارتمور در ایالت پنسیلوانیا آغاز کرد و طرفدار دیدگاه جان مینارد کینز شد. در سال 1950 بی آنکه بداند چه در انتظار اوست در برنامه دکترای اقتصادی دانشگاه شیکاگو نام نویسی کرد، جایی که استادش کسی جز میلتن فریدمن نبود. او که خود را در لانه اقتصاددانان دست راستی یافته بود، توانست تمام امتحانات خود را با نمره خوب بگذراند در حالی که بیشتر آنچه را که به او تدریس میکردند رد میکرد. واکنش اقتصاددانان دانشگاه شیکاگو به این برخورد آندره گوندر فرانک فرستادن نامه ای به او بود مبنی بر اینکه به دلیل "تضاد" او با برنامه شان این دانشکده را ترک کند.

او پیش از آنکه دانشگاه را به کلی ترک کند مدتی به مطالعات اقتصادی خود در دانشگاه میشیگان ادامه داد و سپس یکی از هییی های کافه و سویوس در پلاژ شمال کالیفرنیا شد. از آن پس، از طریق مرکز تحقیقاتی توسعه اقتصادی و دگرگونی فرهنگی برت هوز لیتز دوباره به طور غیرمستقیم وارد دانشگاه شیکاگو شد. در پایان، اوتزی درباره بارآوری کار در کشاورزی و صنعت شوروی برای اقتصاددانان مکتب شیکاگو نوشت که برای آماده کردن آن تابستانی را در کیف پایتخت اوکراین گذراند. اما علاقه اصلی او معطوف به موضوعاتی بود که هوز لیتز و دیگران در مورد رابطه ی میان توسعه اقتصادی و دگرگونی فرهنگی مطرح کرده بودند و از این رو نیز بیشتر اوقات خود را در شیکاگو صرف همکاری با مردم شناسان و فراگیری از آنها میکرد تا اقتصاددانان مکتب شیکاگو.

در سال 1960 او تصمیم گرفت شخصا درباره اوضاع جهان سوم به مطالعه پردازد و مدت کوتاهی پس از انقلاب کوبا به آن کشور رفت و نیز به کشور غنا در زمان نکرومه سفر کرد. سرانجام شغل استادیاری در دانشگاه ایالتی میشیگان را رها کرده و در آمریکای لاتین - ابتدا در مکزیک - سکنا گزید. از آنجا از طریق پرو و بولیوی وارد شیلی شد و در آنجا همسر و همکار آینده اش مارتا فونن تز را ملاقات کرد.

گوندرفرانک آثار اولیه و پر اهمیت خود را در شیلی، برزیل و مکزیک به ثمر رساند. رساله او زیر عنوان "توسعه ی توسعه نیافتگی" در شماره ماه سپتامبر 1966 مجله مانتلی ریویو به چاپ رسید و کتاب بسیار بانفوذ او زیر عنوان "سرمایه داری و توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین" در سال 1967 توسط انتشارات مانتلی ریویو انتشار یافت.

در این دو اثر که رابطه ی نزدیکی با دیدگاه مطرح شده در کتاب "اقتصاد سیاسی رشد" نوشته پل باران (چاپ 1957 - انتشارات مانتلی ریویو) داشت اما نتیجه ی مطالعه دقیق شرایط آمریکای لاتین توسط خود او بود، استدلالش چنین بود که برخورد اصلاح طلبانه مطروحه در تقریبا همه ی تئوری های توسعه نادرست است.

او در رساله ی کلاسیک 1966 خود مینویسد: "علت عقب ماندگی (توسعه نیافتگی) در مناطقی که از جریان تاریخ جدا مانده اند، به دلیل باقی مانده های نهادهای کهن یا کمبود سرمایه نیست. به عکس عقب ماندگی درست توسط همان روندهای تاریخی که موجب توسعه ی اقتصادی (در کشورهای پیشرفته) میگردد، به وجود آمده و میآید: یعنی زاییده خود نظام سرمایه داری است."

طبق این دیدگاه آنچه همراه و پایاپای با توسعه کشورهای مرکزی سرمایه داری جهانی به وجود میآید همانا عقب ماندگی و تابعیت دائم کشورهای محیطی نسبت به کشورهای مرکزی است. تحلیل گوندرفرانک همراه با مجموعه ای از آثاری که در کشورهای "جهان سوم" نوشته شد آنچه را به وجود آورد که به نام تئوری وابستگی معروف شد. راه حل این دیدگاه برای رهایی کشورهایهایی که دستخوش توسعه ی توسعه نیافتگی اند عبارت از انقلاب اجتماعی است. مقاله گوندرفرانک درباره "توسعه ی توسعه نیافتگی" در مجله مانتلی ریویو از سوی دولت آمریکا به عنوان تهدیدی برای امپراتوری اش تلقی شد و وزیر دادگستری آمریکا طی نامه ای به او اطلاع داد که دیگر حق ورود به آمریکا نخواهد داشت. این تصمیم دولت آمریکا بالاخره در سال 1979 با دخالت سناتور ادوارد کندی لغو گردید و به او اجازه ورود مجدد به آمریکا و تدریس در سمیناری در دانشگاه بوستون داده شد. بدین ترتیب "گوندرفرانک سالها نقش یک سیاح و روشنفکر جهانی داشت. او در سال 1976 در واکنش به مسافرت استادان سابقش در دانشگاه شیکاگو یعنی میلتون فریدمن و ارنولد هاربرگر به شیلی به عنوان مشاوران اقتصادی پینوشه به دنبال کودتای خونین او علیه دولت سوسیالیست النده

کتاب "قوم کشی اقتصادی در شیلی: ایجاد توازن بر نوک سر نیزه" را نوشت. او سالهای دهه 1970 خود را وقف پژوهش و تحلیل بحران اقتصادی جهانی و آنچه کرد که به تحلیل "سیستم جهانی" معروف شد. گوندر فرانک یکی از پیشگراوان این نوع تحلیل و از تکامل دهندگان آن تا به امروز بوده است. اثر ماندنی و پر اهمیت او در این زمینه کتاب "انباشت در سطح جهانی - 1789 - 1492" (چاپ ماننلی ریویو - 1971) است.

یادبودی به مناسبت درگذشت اندره گوندر فرانک (1929 - 2005)

نوشته: سمیر امین

اندره گوندر فرانک و همسرش مارتا فونن تز را در سال 1967 ملاقات کردم. بحث طولانی ما، مرا قانع کرد که دو نفرمان از نظر دیدگاهی و فکری روی یک طول موج هستیم. در آن سالها نظریه "مدرنیسم" مد روز بود. این نظریه، عقب ماندگی کشورهای "جهان سوم" را به شکل گیری ناکارا و عقب مانده نهادهای سرمایه داری در این کشورها نسبت میداد. مارکسیست های ارتدکس نیز که توسط احزاب کمونیست نمایندگی میشدند روایت مربوط به خود را درباره علل عقب ماندگی داشتند و کشورهای آمریکای لاتین را نیمه فئودال میدانستند. گوندر فرانک نظریه ی جدید و کاملاً متفاوتی عرضه داشت مبنی بر اینکه: [عقب ماندگی] جوامع آمریکای لاتین از همان ابتدا، در چهارچوب توسعه ی سرمایه داری و به عنوان بخش محیطی مراکز سرمایه داری در حال صعود اروپایی در کناره اقیانوس اطلس شکل گرفته است. من هم به سهم خود ادغام آسیا و آفریقا در سیستم سرمایه داری جهانی را در پرتو الزامات "انباشت در سطح جهانی" تحلیل کرده بودم؛ فرایندی که منطبق و ماحصل آن تجمع ثروت در یکسو و فقر در سوی دیگر بود.

چند سال بعد در 1972 در مکزیکو ضمن شرکت در کنگره "شورای علوم اجتماعی آمریکای لاتین" دوباره با هم ملاقات کردیم. در آنجا گوندر فرانک، اف. اچ. کاردوزو، آنیبال کیهانو، روئی ماریو مارینی و دیگران نخستین فرمولبندی "تئوری وابستگی" را پیشنهاد کردند. آنها از من دعوت کرده بودند که نتیجه گیری های شبیه خودشان را که من بر پایه فرایندهای تاریخی کاملاً متفاوتی به آن رسیده بودم و طبق آن نشان داده بودم چگونه آسیا و آفریقا در سیستم سرمایه داری جهانی ادغام شده بودند در آنجا عرضه کنم.

طبیعی بود که ما خود را در مورد مکتب "سیستم جهانی" یعنی نظریه ای که در سالهای دهه ی 1970 توسط امانوئل والرستین آغاز شده بود در توافق میدیدیم. به این ترتیب بود که "گروه چهار نفره"، (جیوانی آریتی، گوندر فرانک، والرستین و من) برپا شد.

به دنبال آن این "گروه چهار نفره" مشترکاً دو کتاب منتشر کردند: یکی "بحران، کدام بحران" (1982) و دیگر "آشوب بزرگ" (1991 - چاپ ماسپرو). برقراری ساختار اقتصادی جهانی نئولیبرال گرچه تازه شروع شده بود و استراتژی جهانی جدید سرمایه داری تازه داشت لمس میشد، ما همان موقع اهمیت استراتژیک این پدیده را به "جنبشهای اجتماعی نوین" ی نسبت دادیم که ده سال بعد، در سال 2001 در پورتو الگره به هم پیوسته و "فوروم اجتماعی جهانی" را بنیان گذارند.

این نزدیکی دیدگاهی و بنیانی، برغم وجود اختلافات آشکار (که خود انگیزه پژوهش بیشتر برای همه مان بود) منجر به دوستی صمیمانه ای میان ما گردید. من و همسرم ایزابل،

گوندرفرانك را مثل يك برادر دوست داشتيم و از وخيم شدن وضع مزاجي او در دوازده سال اخير و مبارزه شجاعانه اش با سرطان رنج ميبردیم. آنچه بيش از هر چيز گوندرفرانك را دوست داشتني ميکرد صداقت و احساس تعهد بي انتهاي او بود. تنها انگيزه گوندرفرانك انجام يك آرزو بود: خدمت به كارگران و زحمتكشان و محرومان يعني قربانيان ستم، استثمار. او به طور خودانگيخته و بي قيد و شرط هميشه در خدمت آنان بود و اين كيفيتي است كه الزاما هميشه حتي در ميان بهترين روشنفكران هم پيدا نميشود.